



مکاتب فلسفی و آرای تربیتی (۱)

عنوان:

آشنایی با فیلسوفان یونان قبل از سقراط

پژوهشگر:

زهرا نادری

زیر نظر دکتر رضاعلی نوروزی

ضرورت مطالعه‌ی تاریخ فلسفه

صرف ترجمه و ارائه‌ی مجرد افکار یک فیلسوف اگر خوانندگان به پیوستگی آن با آراء قبلی و با سیر تطور بعدی و زمینه‌ی تاریخی آن آشنا نباشند بی فایده است. شناخت آراء فلسفی و فهم افکار واقعی هر فیلسوف نخست در «تاریخ فلسفه» امکانپذیر است. هگل فلسفه را همان تاریخ فلسفه می‌دانست، به عقیده‌ی او فلسفه را فقط باید در تاریخ فلسفه آموخت.

فلسفه در یونان

فلسفه‌ی یونانی پس از آنکه در آسیای صغیر طلوع کرد، مشی تکاملی خود را ادامه داد تا اینکه در دو فیلسوف بزرگ، یعنی افلاطون و ارسطو شکوفا شد و توسط فلسفه‌ی نوافلاطونی تأثیری عظیم بر شکل فکر مسیحی بخشید. زادگاه فلسفه‌ی یونانی ساحل آسیای صغیر و نخستین فیلسوفان یونانی از مردم ایونیا (Ionia) بودند. بزرگترین شاعر یونان (هومر) و سرآغاز فلسفه‌ی منظم، هردو به ایونیا تعلق دارد.

برخی بر این عقیده‌اند که فلسفه‌ی یونانی از ملل باستانی مشرق زمین یعنی مصر، سوریه، ایران و هند گرفته شده است. اگر هم چنین باشد قوم پرستعداد یونان جمله و ماحصل آن معلومات را گرفتند ولی با نبوغ و استعداد و تحقیقات عمیق خود بر آن افزوده‌اند. درکل یونانیان را باید نخستین متفکران و دانشمندان بلامنازع و بی‌رقیب اروپا دانست، که معرفت را برای خود معرفت جستجو می‌کردند و آن را با یک روح علمی و آزاد خالی از غرض و تعصب دنبال می‌نمودند.

در سیر حکمت در یونان از زمان باستان تا اواخر سده‌ی پنجم ق.م در ظرف حدود دویست و پنجاه سال که از زمان طالس شروع شد، می بینیم در یونان افراد بسیار حکیم و دانشمندی ظهور کرده اند. البته از ایشان آثار کتبی زیادی برجای نمانده و تقریباً آنچه از افکارشان می دانیم به نقل قول متأخرین است؛ ولی بر اندیشه‌ی حکما و فلاسفه‌ی بعد از خود تأثیر زیادی گذاشته اند. در اینجا برخی از حکما و فلاسفه این دوران معرفی شده اند. البته در یونان حکمای هفت گانه نیز بوده اند که به منزله‌ی فرمانروا، قانون گذار و رایزن به میهنشان خدمت کرده اند و سخنان نغز و حکمت آمیز فراوان از ایشان نقل شده است و نام این هفت تن به این قرار است: بیاس، خیلون، کلئوبولوس، پریاندروس، پیتاکوس، سولون و طالس که البته موضوع بحث ما نیستند.

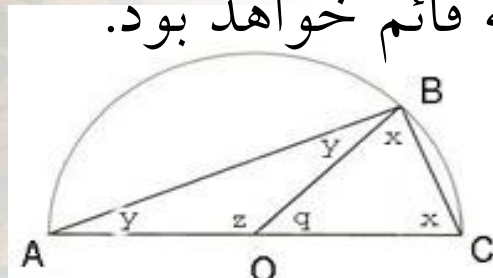
فلاسفه ی پیش از سقراط

- طالس
- آناکسیمندر
- آناکسیمنس
- هراکلیتوس
- پارمنیدس
- زنون
- امپدکلس
- آناکساگوراس

طالس Thale



طالس ملطی (اهل میلئوس) از قدیمی ترین دانشمندان یونان، در سده‌ی پنجم و ششم ق.م، میزیسته است. وی که در هندسه و نجوم دستی داشته توانسته است کسوفی را در سال ۵۸۵ ق.م پیشگویی کند. همچنین وی یک سالنامه‌ی نجومی تهیه کرد. طالس ارتفاع اهرام مصر را به وسیله سایه آنها اندازه‌گیری کرد و آن را از راه مشاهده زمانی که سایه ما مساوی بلندی قامت ماست بدست آورد. در هندسه، یکی از قضایای طالس این مطلب را بیان می‌کند که اگر A و B و C نقاط روی دایره باشند و خط AC ، قطر دایره باشد، آن وقت زاویه ABC یک زاویه قائم خواهد بود.



جهان شناسی طالس

منبع اطلاع ما درباره نظریه جهانشناسی طالس، ارسطو است. ارسطو در مابعدالطبیعه اظهار می کند که بنا بر نظر طالس زمین روی آب شناور است. از نظر ارسطو، به دلیل مشاهدهی اینکه غذای همهی چیزها دارای رطوبت است و اینکه خود گرما از رطوبت به وجود آمده است و به وسیلهی آن زنده نگه داشته می شود، و بذره‌های همهی اشیای طبیعت رطوبتی دارد و آب مبدأ طبیعت چیزهای مرطوب است؛ طالس مادهی اولیهی همهی اشیا را آب می داند.

بیان دیگری که ارسطو به طالس نسبت داده، اینست که تمام چیزها پُر از خدایان است و آهن رُبا داراری روح است. از ظاهر گفته ارسطو چنین بر می آید که طالس معتقد به وجود نیروهای نادیدنی در همه اشیاء بوده است که آنسوی سکون و سکوت آنها، سرچشمه جنبش، تپش و زندگی آنهاست، همان گونه که خدایان در اعتقادات دینی یونانیان، جنباننده و گرداننده دستگاه آفرینش و اشیاء بوده‌اند. برای طالس این نیروهای نهفته در چیزها نیز محرک درونی آنهاست، و اشیاء چنانند که گویی روح دارند یا پُر از خدایانند. و نباید این دیدگاه طالس را مبنی بر خداشناسی او قلمداد کرد.

از این رو طالس ماده‌ی اولیه‌ی همه‌ی اشیا را آب می‌داند. اهمیت طالس در طرح این سؤال است که «طبیعت نهایی عالم چیست؟» نه در پاسخی که به این سؤال می‌دهد. وی اشیا را به عنوان صور متغیر یک عنصر اولی و نهایی تصور می‌کرد. مقام او به عنوان نخستین فیلسوف یونانی که مفهوم «وحدت در اختلاف» را ادراک می‌کند، حائز اهمیت می‌باشد ولو اینکه این مفهوم را در سطح منطقی استدلال نکند.



آناکسیمندر

aximander

فیلسوف دیگر میلئوس، آناکسیمندر، شاگرد طالس بود. وی کتابی به نثر در مورد نظریه‌های فلسفی خود نوشت. او نیز مانند طالس در جستجوی عنصر اولی و نهایی همه‌ی اشیا بود. به نظر وی اصل موجودات چیزی است غیرمتعین و غیر متشکل بی پایان و بی آغاز و بی انجام و جاوید، و جامع اضداد خشکی، تری، گرمی و سردی. هرگاه اضداد از یکدیگر جدا می شوند، ظهور، بروز، تولد و حیات روی می دهد و چون باز باهم جمع می گردند مرگ. پس عنصر اولی و نهایی همه‌ی اشیا نمی تواند نوع خاصی از ماده، مثلاً آب باشد، زیرا آب یا رطوبت خود یکی از اضداد است. پس این عنصر اولیه، **نامتعین**، و اولی تر از اضداد است که اضداد از آن بوجود می آیند و به آن منحل می گردند. وی این عنصر اولیه را علت مادی نامید.

به گفته‌ی آناکسیمندر «عنصر اوّلیه نه آب است و نه هیچ یک از دیگر عناصر بلکه طبیعتی است مغایر با آن‌ها و نامتناهی که تمام آسمان‌ها و عوالم درون آن‌ها از آن ناشی می‌شوند.»

در بیان شاعرانه‌ی آناکسیمندر دست اندازی و تجاوز یک عنصر بر عنصر دیگر، **بیدادگری** معرفی شده است؛ عنصر گرم در تابستان مرتکب بیدادگری می‌شود و عنصر سرد در زمستان.

به نظر وی حیات از دریا ناشی می‌شود و صُور کنونی حیوانات به سبب سازگاری با محیط به ظهور رسیده‌اند. او در مورد منشأ انسان می‌گوید: «در آغاز انسان از نوع دیگری از حیوانات متولد شده است، زیرا درحالی‌که دیگر حیوانات بسرعت خوراک خود را می‌یابند، تنها آدمی نیازمند یک دوره‌ی دراز مدت شیرخواری است، به طوری که اگر او در آغاز چنانکه اکنون هست می‌بود، هرگز نمی‌توانست زنده و باقی بماند.»

آناکسیمندر در مورد پیدایش جهان اظهار می دارد که شمار نامحدودی از جهان ها وجود دارند که بی شمار و فناپذیر هستند. جهان ها به واسطه ی حرکت ازلی به وجود آمده اند. مثلاً «یک حرکت ازلی وجود داشت که آسمان ها به وجود آمده اند». این حرکت ازلی نوعی جدا کردن و غربال کردن اشیا از هم می باشد. وقتی اشیا از هم جدا شدند جهانی که ما آن را می شناسیم به وسیله ی یک حرکت چرخنده ی گردبادی شکل گرفت، به این معنی که عناصر سنگین تر، خاک و آب، در مرکز گردباد باقی ماندند، آتش به سوی محیط رانده شد و هوا در وسط باقی ماند. زمین همچون یک قرص نیست، بلکه استوانه ی کوتاهی است «مانند طبل استوانه ای شکل». نظریه ی آناکسیمندر نسبت به نظریه ی طالس پیشرفتی را نشان می دهد. وی از تعیین یک عنصر متعین به عنوان عنصر اوّلی فراتر می رود و به مفهوم نامتناهی نامتعینی که همه چیز از آن پدید می آید می رسد. و می کوشد به پرسش چگونه جهان از عناصر اوّلی ظهور و گسترش یافته اند پاسخ دهد.

آناکسیمنس Anaximen



وی نظریه‌ی بیکران آناکسیمندر را **es** گفت و از طالس پیروی کرد و عنصری متعین را به عنوان ماده‌ی مواد تعیین نمود. این عنصر متعین هوا بود. ممکن است این نظر با توجه به امر تنفس به فکر او رسیده باشد. زیرا آدمی مادام که نفس می‌کشد زنده است. او بین انسان و طبیعت تشبیه می‌کند و می‌گوید: «درست همانطور که نفس ما که هواست ما را نگه می‌دارد همین طور هم نفس و هم هوا بر تمام جهان احاطه دارد». پس هوا ماده‌ی مواد عالم است که از آن اشیایی که هستند و بوده‌اند و خواهند بود، خدایان و امور الهی ناشی شده‌اند.

آناکسیمنس برای تبیین چگونگی پیدایش اشیا از هوا مفاهیم تکاثف (انقباض) و تخلخل (انبساط) را مطرح می کند. هوا به خودی خود نامرئی است اما در فراگرد انبساط و انقباض مرئی می شود. وقتی رقیق و منبسط شود، گرم تر می شود و به صورت آتش در می آید، و در حالت انقباض باد، ابر، آب، خاک و سنگ می شود. از این رو او هوا را نوعی حد وسط می دانست که با انبساط و انقباض آن سایر عناصر (آتش و جمادات) پدیدار می گردند.

وی مانند طالس زمین را مسطح فرض می نمود. تبیین دقیقی از رنگین کمان ارائه نمود. یعنی وقوع رنگین کمان به سبب آن است که اشعه‌ی خورشید بر ابر ضخیمی می افتد که نمی تواند در آن نفوذ کند.

فلاسفہ ی ایونیایی

دانشمندانی که تاکنون نام برده شدند در نزد اروپاییان «ایونیان» خوانده می شوند. اهمیت عمده ی ایونیان بیشتر در طرح سؤال مربوط به طبیعت نهایی اشیا است تا در پاسخ خاصی که به سؤال مطرح شده داده اند. آنان همگی قائل به ازلیت ماده بوده اند: فکر یک آغاز مطلق درباره ی این عالم مادی به ذهن آنان خطور نمی کند. البته چندان درست نیست جهان شناسان ایونی را به عنوان مادی مذهبانی جزمی بدانیم. چراکه تمایز بین ماده و روح هنوز به ذهن آنان راه نیافته بود که در صدد نفی روح و اثبات ماده برآیند. آنان از این جهت مادی مذهب بودند که می کوشیدند تا مبدأ و منشأ همه ی اشیا را از عنصری مادی تبیین نمایند.

هراکلیتوس

Heraclitus



هراکلیتوس از شهر افسوس است. او اواخر قرن ششم و اوایل قرن پنجم ق.م میزیسته. خانواده او از اعیان و اشراف سلطنتی بود. ولی او به دنبال کسب مقام و ریاست نرفت و آن را به برادرش واگذار کرد. وی هم توده‌ی مردم و شهروندان معمولی را تحقیر می‌کرد و هم اشخاص برجسته و بزرگ گذشته را. وی را فردی مالیخولیایی (اندوه‌گین، تاریک اندیش، بدگمان) و انزواطلب معرفی کرده‌اند؛ شاید به این دلیل که او بی‌قراری و بی‌ثباتی را اصل هر چیز دانسته و فلسفه‌اش بر این پایه بوده، و در ناپایداری امور اصرار ورزیده و از مردم کناره‌جویی داشته، و دنیا را به چیزی نمی‌گرفته است. او را از زمره‌ی بدبینان می‌شمرند و «حکیم گریان» می‌خوانند. وی بیشترین تأثیر را در زمان بعد از خود بر رواقیان گذاشته است.

سهمی که هراکلیتوس به فلسفه ادا کرد در این سخن که «همه‌ی اشیا در حالت جریان و سیلان دائم اند» نبود؛ اگرچه این سخن جنبه‌ی مهمی از نظریه وی بوده است. همچنین گفته است «شما نمی‌توانید دوبار در یک رودخانه گام نهید، زیرا آب‌های تازه پیوسته جریان دارد و بر شما می‌گذرد»؛ از این رو وی عالم را به رودی تشبیه می‌کند که همواره روان است و یک دم مانند دم دیگر نیست. ثبات و بقا را منکر می‌شود و می‌گوید: هرچه را بنگری به یک اعتبار هست و به یک اعتبار نیست. در عین حال اهمیت نظریه‌ی هراکلیتوس در مفهوم وحدت در اختلاف و اختلاف در وحدت است.

بر خلاف فلسفه‌ی آناکسیمندر که جنگ اضمداد را به عنوان
بی‌نظمی و اختلال ملاحظه می‌کرد که صفای «واحد» را
آلوده می‌کند، هراکلیتوس کشمکش اضمداد را برای وجود
«واحد» اساسی می‌دانست و می‌گفت نسبت به هیچ چیز
نمی‌توان گفت می‌باشد؛ بلکه باید گفت می‌شود. و «شدن»
نتیجه‌ی کشمکش اضمداد است. به این سبب جنگ در عالم
ضروری است. کشمکش، اجزاءِ عالم را باهم سازش و توافق
می‌دهد. اضمداد برای یکدیگر لازم‌اند ولی باید در حال
اعتدال و تناسب بمانند و همین که یکی از حال اعتدال بیرون
شد عدل عالم او را به مقام خود برمیگرداند.

به عبارت دیگر «واحد» فقط در کشمکش اضداد وجود دارد.
«ما باید بدانیم که جنگ در همه چیز وجود دارد و ستیزه عدل
است، و تمام اشیا به سبب عدل به وجود می آیند و از میان می
روند». به نظر وی «واقعیت»، «واحد» است، اما در عین حال
کثیر است، نه به طور عرضی بلکه به طور ذاتی؛ یعنی واحد در
کثیر وجود دارد، همانی و وحدت در نه آنی و اختلاف.
هراکلیتوس می گوید: «مردم نمی دانند چگونه آنچه ناسازگار
است با خود سازگار است». و می گوید هومر برخفا بود که
میگفت «کاش ستیزه از میان خدایان و آدمیان رخت برمی بست»
چراکه او ندانسته برای نابودی و تباهی جهان دعا می کرد.

واحد در کثیر چیست؟

به نظر هراکلیتوس، آتش لایه زیرین و بنیاد تمام پدیده هاست (چنانچه در نظر رواقیان که این اندیشه را از او اقتباس کرده اند) و پدیده ها، نموده ها و وجوه گوناگون آن هستند. آتش همه ی چیزهایی است که هستند، اما همه ی این چیزهاست در یک حالت دائمی کشش، ستیزه، سوختن و افروختن و خاموش شدن (هماهنگی سیوررت و آتش به عنوان ماده المواد). هستی از آتش آغاز می گردد و به صورت های گوناگون درمی آید و پس از مدتی مجدداً به اصل خود بازمی گردد. وقتی آتش منقبض و متراکم می گردد، به صورت زمین و جمادات متجلی می شود و آن بخش از زمین که به وسیله آتش تحلیل می رود و روان می گردد، به صورت آب در می آید و آب هم به وسیله نفوذ حرارت آتش در آن به صورت هوا در می آید و هوا هم به وسیله نفوذ حرارت آتش در آن به صورت آتش متجلی می شود. بنابراین، آتش مبدأ و نهایت همه اشیاست.

تبیین اندیشه ی وحدت در اختلاف هراکلیتوس

وجود کثرت به اندازه ی کافی روشن است. اما ذهن می کوشد وحدت یا نظامی را ادراک کند تا نظر جامعی برای به هم پیوستن اشیا به دست آورد. و این غایت و هدف فکر مطابق است با وحدت واقعی در اشیا: اشیا به هم وابسته اند. حتی انسان با نفس فناپذیرش به بقیه ی آفرینش و عالم هستی وابسته است.

هراکلیتوس از «واحد» به عنوان خدا، و به عنوان خردمند سخن می گوید. خدا عقل جهانی است، قانون کلی که در درون همه ی اشیا هست، تمام چیزها را به یک وحدت پیوند می دهد و تغییر دائم در جهان را بر طبق قانون عام و کلی معین می کند.

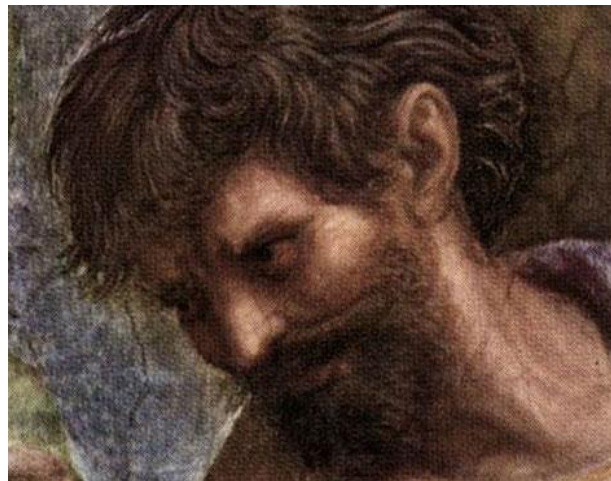
نسبیت در عین وحدت

نیک و بد و مرگ و زندگی و هستی و نیستی درواقع یکی است. خواص اشیا و اختلافات آن ها نسبی و اعتباری است، چنانکه آب دریا در مذاق ماهی خوب است و در مذاق انسان بد. یا خوک ها در گِل و لای خود را می شویند و و مرغ ها در خاک و خاشاک. اما در واحد، همه ی کشش ها توافق و سازش می کنند و همه ی اختلافات هماهنگ می شوند: «برای خدا همه ی اشیا زیبا و خوب و درست اند، اما آدمیان برخی از آن ها را خطا و نادرست می شمرند و برخی دیگر را خوب و درست». البته این نتیجه ی اجتناب ناپذیر یک فلسفه ی همه خدا انگار است که هر چیزی از دیدگاه جاودانی و ابدیت موجه است.

بسیاری از گفته های هراکلیتوس پرمغز و تند و نیشدار و گاه سرگرم کننده است. از جمله برخی آنان عبارتند از:

- «شخصیت انسان، سرنوشت اوست».
- «طبیعت دوست دارد که پنهان باشد».
- «خران کاه را بر طلا ترجیح می دهند».
- «خداوند انسان را کودک نامیده، همانگونه که مرد بچه ای را».
- «شعائری که در میان مردم معمول است شاعر نامقدس است».
- «خدایی که پاسخ غیبی خود را توسط هاتف دلفی می دهد، مقصود خود را نه آشکار می کند و نه پنهان، بلکه آنرا با علامت و اشاره نشان می دهد».
- وی درباره ی پیام خویشتن به بشر می گوید: «آدمیان وقتی آن را برای اولین بار می شنوند همان قدر از فهم آن عاجزند که وقتی هنوز آن را نشنیده باشند».

پارمنیدس parmenid es



پایه گذار نحله‌ی الثائی از لحاظ فلسفی و تاریخی پارمنیدس است. او در قرن ۵ ق.م متولد شده است. او فلسفه‌ی خود را به نظم نوشته است. نظر وی به اختصار اینست که وجود یا «واحد» هست (به وجود آمدنی نیست) و صیرورت و تغیر توهم است. زیرا اگر چیزی به وجود بیاید، یا از وجود به وجود می‌آید یا از لاوجود. اگر از وجود به وجود بیاید، در اینصورت قبلاً هست و اگر از لاوجود، در اینصورت هیچ چیز نیست. زیرا از هیچ، هیچ چیز به وجود نمی‌آید. آنچه هست نامخلوق و تباهی ناپذیر است. لذا صیرورت توهم است. وجود فقط هست و وجود واحد است؛ زیرا کثرت نیز توهم است.

تغییر و حرکت پدیدارهایی هستند که بر حواس نمودار می شوند،
پارمنیدس با رد تغییر و حرکت، طریق نمود حسی را رد کرده است.
پس او مهمترین تمایز بین عقل و حس، یا حقیقت و نمود را مطرح
کرده است. در فلسفه‌ی افلاطونی این تمایز اهمیت اساسی دارد.
تأکید بر تمایز بین عقل و حس در فلسفه‌ی پارمنیدس، نه برای
اثبات یک نظام ایدئالیستی بلکه برای اثبات یک نظام ماتریالیست
یگانه‌انگارانه است که در آن تغییر و حرکت به عنوان توهم حذف
شده است. از نفی تغییر نتیجه نمی شود که «واحد» همان ایده است.
بلکه از آنجایی که فقط عقل می تواند واقعیت را درک کند، واقعیتی
که عقل درمی یابد واقعیتی مادی است. این نظریه نه ایدئالیسم
(اصالت معانی) بلکه ماتریالیسم (اصالت ماده) است.

چرا وجود کامل است؟

از نظر پارمنیدس واقعیت یا وجود، دارای هر طبیعتی که ممکن است باشد، هست، وجود دارد و نمی تواند نباشد. همچنین وجود واقعیت واحدی است که نمی توان به آن افزود. زیرا اگر واحد نبود منقسم بود، سپس باید توسط چیزی غیر از خودش منقسم شود. اما وجود نمی تواند توسط چیزی غیر از خودش منقسم شود زیرا علاوه بر وجود، هیچ چیز نیست. و نه می توان به آن افزود زیرا هر چیزی که به وجود افزوده شود خودبه خود وجود خواهد داشت. ازینرو آن غیرمتحرک و مداوم است، زیرا تمام حرکت و تغیر یعنی صورت های شدن مطرود است.

وجود دارای چه طبیعت و ماهیتی است؟

وجود «متناهی» است، پس وجود مادی است. در نظر وی نامتناهی یعنی غیرمتعین و نامعلوم، و وجود به معنای واقعی نمی تواند نامتعیین و نامعلوم باشد، نمی تواند تغیر کند، نمی تواند به عنوان گسترده در مکان تهی تصور شود، باید معلوم، متعین و کامل باشد. از لحاظ زمانی نامتناهی است، یعنی نه آغاز دارد و نه پایان ولی از نظر مکانی متناهی است.

پارمنیدس پدر ایدئالیسم؟

برخلاف آنکه گفته اند پارمنیدس پدر ایدئالیسم است، برعکس تمام ماتریالیسم بر نظریه‌ی او درباره‌ی واقعیت متکی است. از این جهت می‌توان این نامگذاری را توجیه نمود که نخستین ایدئالیست بزرگ عقیده‌ی او را پذیرفت و آنرا از یک دیدگاه ایدئالیستی تفسیر کرد. افلاطون رأی او در مورد تغیرناپذیری و ثبات وجود را اتخاذ کرد و استفاده‌ی مهمی از تمایز پارمنیدس بین عالم عقل و عالم حس یا عالم نمود حاصل کرد. لیکن اگر پارمنیدس را به سبب تأثیری که در افلاطون گذاشت بتوان پدر ایدئالیسم توصیف کرد، درعین حال باید دانست خود پارمنیدس یک نظریه ماتریالیستی را توصیف کرد.



زنون Zeno

فیلسوف و ریاضی‌دان یونان باستان که ارسطو وی را بنیان‌گذار دیالکتیک نامیده‌است. او شاگرد و دوست پارمنیدس و پیرو و مدافع سرسخت فلسفه‌ی الثائی بود. او به خاطر ابتکار در چندین دلیل هوشمندانه برای اثبات عدم امکان حرکت، مانند معمای آخیلس (در افسانه یونان به شجاعت و سرعت سیر معروف است) و سنگ پشت به خوبی معروف است. احتجاجات او صرفاً بازیچه‌های بذله‌گویی نیست بلکه برای اثبات موضع استاد در نظر گرفته شده‌است. پارمنیدس کثرت‌انگاری را رد کرده‌است و گفته تغییر و حرکت، توهم است. از آنجایی که ظاهراً کثرت و حرکت، معلومات بدیهی تجربه‌ی حسی ما هستند، این موضع، گستاخانه موجب تمسخر شد. زنون می‌کوشد نشان دهد این نظر به هیچ وجه مضحک نیست. پس کار او مجاب کردن مخالفان فیثاغوری پارمنیدس با یک سری «احاله‌های به محال» به نحو هوشمندانه و زیرکانه است.

یکی از موارد احتجاجات جدلی زنون برای اثبات اینکه حرکت حقیقت ندارد و خلاف عقل است می گوید اگر حرکت حقیقت داشته باشد انتقال از یک نقطه به نقطه دیگر است. پس هرگاه میان آن دو نقطه خطی فرض کنیم، می توان آن را نیمه کرد و آن نیمه را نیز می توان نصف نمود. و همچنین در این نصف کردن هرقدر پیش رویم باز آن قسمتی که باقی می ماند را می توان نصف کرد و نهایت ندارد. پس آن خط اجزای بیشمار دارد و جسم متحرک از همه ی آن اجزا باید گذر کند؛ و گذر کردن از اجزای بیشمار مدت نامتناهی لازم دارد. بنابراین آن جسم هیچ گاه به نقطه مقصد نمی رسد. پس عقلاً ثابت شد که حرکت باطل است.

فیلسوفان الثائی

گزنفون، پارمنیدس و زنون و اتباع ایشان را اروپاییان حکمایِ الثائی نامیده اند چرا که از مهاجرین یونایِ الثا که در جنوب ایتالیا واقع است بوده اند. آنها اهل عقل بوده اند و شیوهی آنان شیوهی تعقل و استدلال عقلی، در مقابل مشاهده و تجربه که شیوهی اهل حس است می باشد. پس الثائیان کثرت و حرکت را انکار می کنند، یک اصل یعنی «وجود» است که مادی و بی حرکت تصور می شود. البته آنان منکر نیستند که ما حرکت و کثرت را حس می کنیم بلکه می گویند آنچه ما حس می کنیم توهم است. محسوس نمود صرف است. وجود حقیقی را نه به وسیلهی حس بلکه به وسیلهی فکر باید یافت، و فکر نشان می دهد که نه کثرتی وجود دارد نه حرکتی و نه تغییری.

فلاسفه پیش از سقراط: همه خدا انگاری یا یگانه انگار؟

1. اگر همه خدا انگار کسی است که طرز تلقی ذهنی دینی درباره ی جهان دارد که جهان را با خدا یکی گرفته، پس آنان به ندرت همه خدا انگارند.
2. اگر همه خدا انگار کسی باشد که در عین اینکه منکر مبدأ متعالی جهان است، جهان را در نهایت فکر میکند (برخلاف مادی مذهبانی که آنرا تنها ماده می پندارند)، باز هم سزاوار نام همه خداانگار نیستند.
3. واحد، یعنی جهان، را نمی توان با خدایان یونان یکی گرفت. گفته اند هیچ فوق طبیعی در هومر وجود ندارد زیرا خدای هومری جزئی از طبیعت و محدود به صورت و صفت انسانی است و او را نمی توان با واحد یکی گرفت. پس رأی درست این است که فلاسفه ی قبل از سقراط را باید یگانه انگار (قائل به وحدت) نامید نه همه خداانگار.



Empedocles.

امپدوکلِس Empedo cles

داستان هایی در مورد او به عنوان جادوگر و معجزه گر وجود دارد. او به رشد طب کمک زیادی کرد. مرگ وی موضوع قصه های سرگرم کننده ی بسیاری بود. معروف ترین آن ها اینست که او خود را به دهانه ی آتشفشان اِتنا افکند تا مردم تصور کنند که او به آسمان رفته و او را همچون خدا بشمارند ولی بدبختانه لنگه کفش خود را کنار دهانه جا گذاشت. امپدوکس داعیه های بزرگ در سر داشت و خود را سزاوار پرستش مردم می دانست. او نیز مانند پارمنیدس نوشته های فلسفی خود را به صورت منظوم بیان کرده است.

«ساده لوحان که افکار کوتاهی دارند می پندارند که آنچه قبلاً نبوده است به وجود می آید، یا چیزی می تواند از میان برود. زیرا چیزی نمی تواند از آنچه به هیچ روی نیست به وجود بیاید و محال است آنچه هست بکلی از میان برود». پس تا اینجا امیدوکس با نظر پارمنیدس مبنی بر اینکه «وجود هست» موافق است.

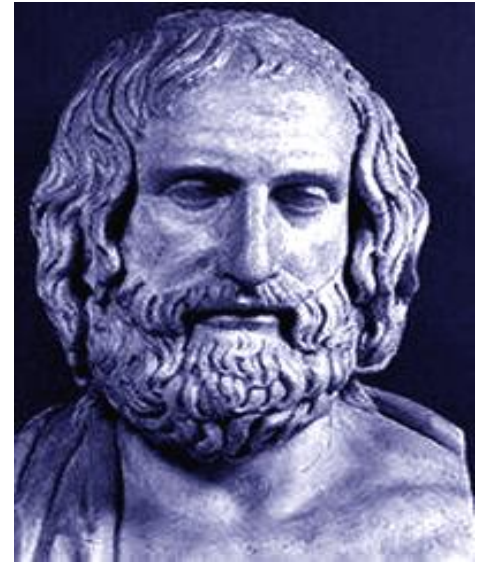
اما از سوی دیگر تغیر حقیقتی است که نمی توان آن را منکر شد، پس باید راهی برای برقراری سازش بین وجود تغیر و حرکت و وجود مادی که نه به وجود می آید و نه از میان می رود (نظریه پارمنیدس) پیدا کرد. امیدوکس این سازش را به این گونه برقرار میکند که اشیا کل هایی هستند که کائن و فاسد می شوند، اما آن ها از اجزای مادی که خود فناپذیرند ترکیب شده اند. فقط اختلاط و مبادلهی آنچه به هم آمیخته شده است وجود دارد. بر طبق نظر وی یک نوع ماده نمی تواند به نوع دیگر تبدیل شود بلکه انواع اساسی و ازلی ماده یا عناصر (خاک، هوا، آتش و آب) وجود دارند. او از اینها به عنوان «ریشه های همه چیز» یاد میکند.

پس اشیا به سبب اختلاط این چهار عنصر به وجود می آیند و به سبب افتراق عناصر از میان می روند، اما خود عناصر نه به وجود می آیند و نه از میان می روند، بلکه همیشه متغیر باقی می مانند. پس نظریه‌ی او را می توان حد وسط بین نظام پارمنیدس و شهادت حواس نامید.

امپدوکلس دریافت بدین منظور وضع نیروهای فعال ضروری است. این نیروها را وی عشق (مهر) و نفرت (کین) یا سازگاری و ناسازگاری نامید و این نیروها را به عنوان نیروهای جسمانی و مادی تصور کرد. عشق، اجزای چهار عنصر را به هم می آمیزد و می سازد و نفرت اجزا را از هم جدا می کند و علت توقف وجود اشیا می شود. به نظر او فراگرد عالم دایره وار است، یعنی ادوار متناوب عالم وجود دارد. یعنی در مرحله‌ی اولیه عشق، اصل حاکم است و همه اجزای خاک، هوا، آتش و آب به هم می پیوندند و در مرحله‌ی بعد کین حکومت می کند و افتراق کامل صورت می گیرد؛ تمام اجزای آب باهم جمع می شوند و تمام اجزای آتش و به همین ترتیب. و پس از آن عشق به نوبت کار خود را از سر می گیرد و... .

آناکساگوراس

Anaxagoras



او در قرن پنجم پیش از میلاد در کُلاژْمنا در آسیای صغیر متولد شد. او اگرچه یونانی بود ولی یک شهروند ایرانی بود. ابتدا در آتن مسکن گزید و مورد احترام بود تا آنکه به جرم کفرگویی محکوم به مرگ گردید؛ لیکن به کمک چند تن از دوستانش چون پریکلِس از آتن فرار کرد. آناکساگوراس در زمره نخستین کسانی است که فهمیدند ماه از خود نوری ندارد و تنها نور خورشید را بازتاب می‌دهد. خورشید و دیگر ستارگان را سنگ‌هایی گداخته می‌دانست که تنها به علت دوریشان از ما، حرارتشان را حس نمی‌کنیم.

آناکساگوراس، مانند امپدوکلس، نظریه‌ی پارمنیدس را که وجود نه به وجود می‌آید و نه از میان می‌رود، بلکه تغیرناپذیر است، را پذیرفت. اما با امپدوکلس موافق نیست که واحدهای نهایی اجزایی مشابه با چهار عنصر (خاک، هوا، آتش و آب) هستند. وی تعلیم می‌دارد هرچیزی که اجزا دارد و اجزای آن از لحاظ کیف عین کل آن است نهایی و غیرمشتق است. وی باور داشت که عناصر مختلف، ریشه‌ها و به وجود آورنده‌های گوناگون دارند؛ به طوری که هر ماده از تخمه مخصوص به خودش به وجود آمده و مثلاً آب به وجود آورنده آتش نیست.

او تعداد ریشه‌ها را به طور نامحدود بالا برد. می‌گفت همه مواد شامل همه ریشه‌ها و عناصر اولیه هستند؛ اما هر ماده‌ای را که در نظر بگیریم، آن عنصری جلوه می‌کند که آن ماده از آن، بیش از سایر عناصر بهره برده است. مثلاً همه اشیاء آتش دارند، اما ما فقط آتش را در اشیائی تشخیص می‌دهیم که از آتش بیش از سایر عناصر بهره برده باشند. ماده تا بی‌نهایت بخش‌پذیر است، اما حتی کوچک‌ترین ذره ماده شامل همه عنصرهاست.

آناکساگوراس «نیروی زندگی» را که به دنیای ماده جان می‌بخشد و سرچشمه نیرو و رهبر انسان به سوی حقیقت است؛ نوس (عقل یا روح) نامیده است. نوس در آدمیان، جانوران و گیاهان حضور دارد و تفاوتی نمی‌کند. بنابراین تفاوت میان این اشیا ناشی از تفاوت اساسی بین نفوس آن‌ها نیست بلکه مربوط به تفاوت اساسی بین ابدان آنهاست؛ که کار کاملتر نوس را تسهیل می‌کند یا مانع می‌شود. زمانیکه به این مسأله‌ی قدرت یا نیرویی که عهده دار ساختن اشیا از توده‌ی نخستین است می‌رسیم می‌بینیم که آناکساگوراس سهم خاصی را در فلسفه ادا کرده است.

« با آناکساگوراس روشنایی ضعیفی طلوع می‌کند؛ زیرا نیروی فهم اکنون به عنوان اصل، شناخته شده و تصدیق شده است».

«نوس نامتناهی و خودمختار است و با هیچ چیز آمیخته نیست، بلکه تنها و بنفسه و قائم به خود است». وی آنرا لطیف ترین و خالص ترین چیزها می داند.

نوس را نباید به عنوان خالق ماده تصور کرد. ماده ازلی است و وظیفه‌ی نوس ایجاد حرکت چرخشی یا دورانی و حلقه وار در قسمت توده‌ی مخلوط است، که خود این عمل حلقه وار و چرخشی، چون گسترش یابد، علت حرکت بعدی می شود.

منابع مورد استفاده

- کاپلستون، فردریک، (۱۳۶۸)، تاریخ و فلسفه، جلد اول (یونان و روم)، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، تهران: انتشارات سروش.
- فروغی، محمدعلی، (۱۳۷۵)، سیر حکمت در اروپا، تصحیح و تشحیه امیر جلال الدین اعلم، تهران: نشر البرز.

بار خدایا از تو میخواهم هراس اندوه عذاب و شوق پاداش را
روزیم گردانی تا لذت چیزی را که برای آن تو را می خوانم و اندوه
چیزی را که از آن به تو پناه می برم را دریابم.

صحیفه سجادیه مناجات بیست و دوم